

به مردم عشق و امید هدیہ کنیم



فرناز قلمدار
دبیر گروه
حوادث

بی تردید امسال روز خبرنگار برای بسیاری از ما خبرنگاران یا سال‌های قبل تفاوت دارد. به اصطلاح کسی دیگر دل و دماغ شادی و جشن ندارد. این روزها حال مردم کشورمان خوب

نیست و حال ما خبرنگاران از همه بدتر. در یک سال گذشته شاهد از دست دادن بسیاری از دوستان و همکاران‌مان بر اثر کرونا بودیم. البته تنها کرونا نبود که جان گرفت بلکه حوادثی دیگر نظیر تصادف نیز مزید بر علت شد و دوستان‌مان را در اوج جوانی و امید به آینده ناکام گذاشت.

خلاصه در این یک سال گذشته در گوشه گوشه مملکت فقط مشکلات بوده که بر سر مردم آوار شده و دریغ از یک اتفاق خوب، مشکلاتی نظیر گرانی، کرونا، بی آبی، حوادث پیش‌بینی نشده و حتی ناکامی ورزشکاران‌مان در المپیک توکیو. در این میان شاید خبرنگاران که ثبت‌کننده و روایتگر این اتفاقات هستند، بیش از بقیه متأثر باشند اما خوب می‌دانند که غیر از بیان واقعیت‌ها به مردم، یک رسالت انسانی مهم‌تر نیز دارند و آن هم تزریق امید و انگیزه به جامعه است.

خوب می‌دانیم که این روزها بیش از هر زمان دیگری مردم به «شادی دسته‌جمعی» نیاز دارند تا حتی برای چند ساعت هم که شده مصیبت‌هایمان را فراموش کنیم. اگر امید نباشد، انگیزه‌ای هم برای ادامه زندگی نیست، پس باید تلاش کنیم تا با یافتن زیبایی‌ها و نمایش مهربانی آن را در نوشته‌هایمان پررنگ‌تر از همیشه برای مردم به تصویر بکشیم. بیاییم با خودمان عهد ببندیم که برای بهبود حال جامعه عشق و امید را به همدیگر هدیه دهیم.

خبرنگاری؛ شغلی پرطمطراق اما رو به محاق!



مهدی ملکی
دبیر گروه
ورزشی

۱- اوضاع روزنامه‌نگاری و اصولاً خبرنگاری در ایران کمی عجیب است؛ وضعیتی که می‌توان فهمید اما نمی‌توان آن را با جزئیات توصیف کرد. جایی میان مردم و مسئولان، تلاش بی‌وقفه برای اتصال این دو رکن مهم در اجتماع اما طرد شده از جانب بخشی از مردم و پیرت شده از سوی تعدادی از مسئولان. گروه اول در مقاطعی معترض می‌شوند که رسانه و اهالی آن صدای‌شان نیستند و بخش دوم گاهی نهیب می‌زنند و می‌گویند کاری که رسانه می‌کند سیاه‌نامی است، نه روشنگری و آگاه‌سازی. شگفتا که کشمکش‌هاوبی‌مهری‌هاجامعه را متضرر می‌کند چرا که رسالت ووظایف رسانه و خبرنگار مثل روز روشن است.

۲- هفده مرداد از راه می‌رسد و بیش از هر روزی به یادمان می‌آورد که چه رسالت مهم و خطیری داریم. روزی که مزین به‌نام شهید محمود صارمی است. هیچ‌گاه نباید فراموش کرد که حسن نیت به جامعه، اساس و پایه روزنامه‌نگاری مطلوب است. اینکه باید چشم و گوش مردم و در مواردی زبان آنها بود. پیامبر(ص) در حدیثی فرموده‌اند: «حق را بگو و در راه خدا از ملامت هیچ ملامتگری نهراس...» بنابراین حق‌محوری، حق‌طلبی و حق‌گویی از مهم‌ترین ویژگی‌های یک خبرنگار موفق است.

۳- به‌تازگی چهلمین روز درگذشت ریحانه یاسینی و مهشاد کریمی را پشت سر گذاشتیم؛ دو خبرنگاری که مأموریت داشتند اتفاقات گوشه‌ای از این کشور پهناور را ببینند و در پی آن وقایع و حقایق را به مردم انتقال دهند اما جان شیرین‌شان را در پیچ و خم جاده جا گذاشتند. زمان زیادی از آن واقعه تلخ وازگونی اتوبوس نگذشته و قطعاً اهالی رسانه رفتار تعدادی از مسئولان مرتبط با حادثه را با خبرنگاران یازمانده یا خانواده‌های داغدار دو خبرنگار فوت شده، به‌خاطر دارند. از این رواست که فعالان این صنف بارها گلایه کرده‌اند که چرا خبرنگاران صرفاً یک روزنقویمی برای مسئولان عزیزو مهم‌می‌شوند و با انواع و اقسام جملات کلیشه‌ای و تکراری از آنها تجلیل می‌شود؟

۴- قدرت و تأثیرگذاری خبرنگار به نوشتن است، به درست و دقیق نوشتن است، به نوشتن بدون سانسور و محدودیت است... گاهی شواهد و قرائن به‌گونه‌ای است که زنگ خطر را به صدا درمی‌آورد. می‌توان این‌طور تصور کرد که اگر رویه فعلی از برخی جهات اصلاح نشود، دورنمای شغل پرطمطراق خبرنگاری رو به محاق خواهد بود. صحبت از اعضای تشکیل دهنده صنفی است که می‌توان مدعی شد. دوست‌تنهایی پرهیاهویی دارند. آنهایی که گاهی غرق در مطالب نوشته نشده یا غوطه‌ور در نوشته‌های منتشر نشده می‌شوند.

در این حوزه هستند - در درجه دوم قرار دارند.

اما صبر کنید. این نتیجه‌گیری متعلق به زمانی دیگر است، در واقع مربوط به دوران قبل از کرونا است... سونامی که از موجی کوچک از ووهان گرم در شرق آغاز شد و پنج قاره را درنوردید و انسان مدعی حاکمیت بر جهان و زمان را معطوف به ضعف‌ها و کاستی‌هایش کرد، شاید روی دیگری از روزنامه نگاری را به من نشان داد که لذت و مسئولیتی دوچندان را روانه وجود کرد. از قدرت قلم باخبر بودم، اما کرونا باعث شد دریابم که قلم و روزنامه و رسانه می‌تواند جان‌های بسیاری را به واقع از مرگ نجات دهد و دردهای بسیاری را التیام بخشد و خطر اقدامات اشتباه و باورهای نادرست و رفتارهای غیرعلمی را کاهش دهد...

من یک روزنامه‌نگارم.

من یک روزنامه‌نگار حوزه

سلامتم.

این دو جمله همدیگر را تکمیل می‌کنند، اما واقعیت این است که برای من یکی حداقل، جمله اول مهم‌تر از جمله دوم بود.

روزنامه‌نگاری را دوست دارم چرا که به من فرصت کشف و شهود و تجربه و بیان احساسات و یافته‌هایم را می‌دهد، شاخه‌های مختلف روزنامه‌نگاری و اینکه برای کدام صفحه می‌نویسم و چه نوع مطلبی می‌نویسم نسبت به این اصول ساختاری - که دلیل اصلی حضورم



فریبا خان احمدی
خبرنگار

روزهای کرونایی خبر

- یکشنبه ۱۷ مرداد ۱۴۰۰
- سال بیست و هفتم
- شماره ۶۹۵۷



خبرنگار وجدان بیدار جامعه



اسماعیل علوی
دبیر گروه
پایداری

فعالیت خبرنگاری در معنای حرفه‌ای و در ذات و جوهره خود امری فراتر از تمامی حوزه‌ها بوده و متکفل اطلاع‌رسانی و به تبع آن آگاهی‌بخشی به جامعه است. امری که صحت و سلامت آن از سوی مخاطب عام دائم در حال سنجش و قضاوت بوده و هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسد. ازاین رو حرفه خبرنگاری نمی‌تواند مشمول جزر و مدهای ناشی از تحولات اجتماعی و جابجایی افراد و گرایش‌ها شود. زیرا بایسته فعالیت خبرنگاری، اطلاع‌رسانی کامل، بموقع همراه با راستی و درستی است و اگر به غیر از این باشد، تعریف فعالیت خبرنگاری بر آن جایز نخواهد بود. با این توصیف بایستی خبرنگار را عامل گسترش آگاهی در حوزه‌های مختلف دانسته و وجدان بیدار جامعه نامید. وجدانی که هرگز از رسالت آگاهی‌بخشی خود منصرف نشده و کژی و ناراستی در آن راه ندارد.

تیرہ روزِ خبرنگاران!



ندا انتقامی
دبیر گروه
فرهنگی

یک روز در سال خبرنگاران عزیز می‌شوند. می‌شوند اهل قلم، دوستدار روشنی‌ها، صدای مردم و آگاهی‌بخش. سیل تبریک‌ها روانه می‌شود و کارت تبریک و قلمی که با برگ سبز پیوند خورده با شعر زیبای مولانا «جان نباشد جز خبر در آزمون/ هر که را افزون خبر جانش افزون» در فضای مجازی و واقعی منتشر می‌شود. نمی‌دانم باید خوشحال بود که روزی که یکی از همکاران ما از دنیا رفته روز ماست یا نه. نمی‌دانم باید از حجم بالای تبریک‌ها خوشحال باشم یا نه. این روزها به این فکر می‌کنم در شرایط کرونا خبرنگاران از روزهای سختی که بر جامعه فرهنگی رفت‌نوشتنند اما آیا کسی بود که از سختی‌هایی که بر خود آنان رفت و شرايطی که در آن هستند بنویسد؟ چه تعداد اهل رسانه بیکار شدند، چه تعداد از رسانه‌ها به دلیل تنگای مالی ورشکست، تعطیل یا مجبور شدند برای ادامه حیات پیکر نیمه‌جان خود، تعدیل نیرو کنند؟ چه تعداد از اهالی رسانه گرفتار کرونا شدند و چه تعداد از دوستان‌مان دیگر بین ما نیستند، چون بیماری گریبان‌شان را رها نکرد؟ اما سؤال اصلی این است که چه کسی از این روزگار سخت‌ اهالی رسانه نوشت؟ از مصائب همان دوستانی که برای گزارش رویدادها به بیمارستان‌ها رفتند و عکاسانی که تا مراسم خاکسپاری بیماران کرونایی را ثبت کردند. دوست‌نداشتم در روزی که به نام ما اهالی رسانه است تلخ بنویسم اما این روزها روزهای روشنی نیست. ما محکومیم به امید وبه روزهای پیش رو.

امروز که تقریباً همه انسان‌ها رسانه‌هایی غیررسمی هستند، چه نقش مهم و حیاتی در انعکاس برنامه‌ها و استراتژی‌های حاکمیتی به مردم و از سوی دیگر انعکاس خواسته‌ها و نظرات و درخواست‌ها و جامعه عمومی از ساختار حاکمیت دارند. من یک روزنامه‌نگار حوزه سلامت،م، روزنامه‌نگاری که حالا می‌داند سلامت ستون اصلی جوامع بشری است و برای سالم ماندن باید تمام ارکان جامعه آگاهانه و هوشمندانه و علم گرایانه به وظایف خود عمل کنند و در عین حال وظایف خود در قبال جامعه کلان بشری و کلیت جهان را از یاد برند. من یک روزنامه‌گار حوزه سلامت هستم که حالا ارزش کار خود را بیشتر دریافته و بیشتر به کارش دلبسته شده است.

همه‌گیری کرونا باعث شد دریابم که اگر قلم و رسانه تعهد خود به علم و علم‌گرایی را از یاد ببرند و به ترویج مطالب غیرعلمی و شبه علم بپردازند چه تاوان سنگینی را متوجه سلامت جامعه می‌کنند و با رواج خرافه‌جان‌های بسیاری را به خطر می‌اندازند. پاندمی کرونا بخوبی آشکار کرد که رسانه‌ها تا چه حد در جدی گرفتن یا جدی نگرفتن یک بحران توسط افکار عمومی و جامعه عمومی نقش دارند و می‌توانند با هشدارهای بموقع و ارائه توصیه‌های هوشمندانه و تصاویر واقع‌گرایانه از وضعیت موجود در مقابل افزایش موارد بعدی بیماری و بروز پیک‌های جدید بایستند. بیماری که از شرق تا غرب دنیا را درنوردید و در مرزها متوقف نماند نشان داد که رسانه‌ها حتی در جهان

بی نقد فطیر است



سپیده پیری
خبرنگار

«متکلم را تا کسی «عیب» نگیرد سخنش «صلاح»» نپذیرد! این کلام سعدی را که بر ضرورت عیب‌جویی و نکته‌سنجی استوار است وام گرفتم تا خودمان و حرفه‌مان را در پوخته نقد بگذارم. امید که بتوانیم بازتعریفی از جایگاه حرفه‌ای‌مان داشته باشیم، آن‌هم درست در روزگاری که گمان می‌کنیم در قامت روزنامه‌نگار از جریان بازآرندگی عقب مانده‌ایم. همان نقطه عطفی که «پورکن هابرماس» فیلسوف و نظریه‌پرداز اجتماعی در تئوری فضای عمومی ترسیم کرد تا بگوید رسانه‌ها کنشگرند و توانایی تغییر افکار عمومی را دارند. گزاره‌ای رنگ باخته از فضای رسانه‌ای کشور که خود معلول است و در بررسی عللش می‌توان مثنوی هفتاد من گفت، افسوس که در این مقال نگنجد و تنها فرصتی است برای آنکه آینه را مقابل خودمان بگیریم و کم‌اثر بودمان را در ساخت اجتماعی تبیین کنیم. به گمانم آنچه در نخستین نگاه نمود پیدا می‌کند مواجهه جریان رسانه‌ای کشور و احاطه آن به‌وسیله روزنامه‌نگاران عمومی است در حالی که روزنامه‌نگاری هم به‌شدت نیازمند تخصص‌گرایی است چرا که در

حال حاضر به قدری قلمروهای زندگی اجتماعی تخصصی و پیچیده شده که می‌بایست ما خبرنگاران تنها در حوزه‌ای که غور کرده‌ایم، فعالیت کنیم تا بتوانیم روزنامه‌نگار و خبرنگار موفق باشیم. موفقیت از آن رو که نافع و کارا باشیم. صاحب‌اندیشه و بینش و من‌گمان می‌کنم خلا چنین افرادی در عرصه روزنامه‌نگاری امروز ما به‌شدت احساس می‌شود. خلا مطالبی با رویکرد تحلیل و تحقیق، خلا راهکار به‌جای توصیف واقعه، کاری که این روزها از همگان برمی‌آید و از روزنامه‌نگار انتظار می‌رود عینی‌گرا و عمل‌گرا باشد.

هرگز از آموختن احساس بی‌نیازی نکنیم و دانش روز را به مهارت‌های نرم گره بزنیم و در تمام طول زندگی حرفه‌ای‌مان جاری و ساری‌اش کنیم. اگر آموزش را نه هزینه بلکه سرمایه‌گذاری بدانیم روزنامه‌نگاری حرفه‌ای خواهیم بود که هیچ مقام مسئول و سیاستمداری اگر هم بخواهد نمی‌تواند ما را نادیده بگیرد. من باور دارم که اگر ما پاشنه‌ها را ور بکشیم و محتوای درخوری بدیم چنان که افتد و دانی و البته آنها هم کمتر چوب لای چرخ‌مان بگذارند هم سرهای ما از گریبان درخواهد آمد و هم ترازدی تیراز پایانی خوش خواهد داشت.

هر لحظه یک اتفاق، توأم با غم و شادی



ندا سیجانی
خبرنگار

هفدهم مردادماه برایم خاطره انگیزاست، از این جهت می‌گویم که اگرچه این روز را به نام ما زده‌اند و نوشتن یادمانی از این روز خبرنگار» نامگذاری شده اما خیلی بیشتر از اینها خود را صاحب این روز می‌دانم، حتی از خیلی از تاریخ‌های مهم زندگی‌م مهمتر شده است، شاید به واسطه روز و شب‌هایی است که با آن زندگی کرده‌ام و اشک ریختم‌ام و لبخند زده‌ام اما هیچ وقت نتوانسته‌ام از تد دل بخدمت، مگر روزگار می‌گذارد! همین اتفاقات یک سال اخیر را ببینید... از این حرف‌ها بگذریم و روزمان را دریابیم، هر چند برای دقایق کوتاه شادمانی

ما آدم‌های بدبخت خطرناکی هستیم



محمّد مطلق
دبیر گروه گزارش

نوشتن کار خطرناکی است؛ رنجبار و خطرناک. چیزی شبیه جان‌کندن یا مواجهه با مرگ، وقتی که مثل یک بندباز روی طنابی پوسیده از این سوی دره به آن‌سو می‌روی. مهره‌های پشتت تیر می‌کشد و روحت مثل شیشه سرد باران خورده عرق می‌کند. آن دنیا ی گل و بلبلی را فراموش کن؛ لیوانی نسکافه و گلدانی کنار پنجره پاییز. نوشتن کار آدم‌های نازک نارنجی نیست. پوستی می‌خواهد به کلفتی پوست داستایوفسکی و فلوبر و همینگوی. اولی روبه‌روی جوخه اعدام ایستاده بود که بخشیده شد و با سگ‌های سورت‌مکش به بهجیدگاه سبیری رفت تا به برادرش بنویسد برایم نقاشی‌های میکلائل، فلسفه هگل و یک جلد قرآن بفروست. دومی در پوسته سخت تنهایی دق کرد. او به دوستش گفته بود، حالا که خبر آورده‌اند زنت در بستر مرگ است یادت باشد وقتی به بالینش رسیدی، خوب به همه چیز نگاه کن، این شانس نیست که نصیب هر نویسنده‌ای شود. به انگشت‌هایش نگاه کن، آخرین نفس‌ها، حالت چشم‌ها... و سومی در چهارگوشه جهان، در به در به دنبال جنگ بود تا آنکه به معلولیت یک پا رضایت داد و به خانه برگشت.

نوشتن جنون است، دیوانگی است؛ نه آن دیوانگی شیرین فانتزی که با محبوبیت قهر کنی و با بغضی شیرین در پارک قدم بزنی، نه. باید مثل ماندلشتام از گرسنگی و آوارگی مرده باشی و مثل کوستلر کشور نمانده باشی که در آن زندانی و شکنجه نشوی تا معنای درد و رنج و عشق و آزادی و انسان را فهمیده باشی.

نوشتن کار خطرناکی است چون کلمه موجودی است خطرناک. وقتی روی کاغذ رسمش می‌کنی، تازه می‌فهمی تکه‌ای از وجود توست که افتاده و جان می‌دهد. باید بگردی و خودت را بکاوی و تکه پاره‌ها را جمع کنی، با خودت روبه‌رو شوی، اعتراف کنی به نادانسته‌هایت، به اندیشه‌های کج و کوله‌ات، به زخم‌های چرکین روحت و هرچه بیشتر می‌کاوی و بیشتر پنجه می‌کشی، بیشتر فرومی‌روی و در خود غرق می‌شوی. خودشناسی کار خطرناکی است؛ باید با مغاک‌های خالی جسم و جانت روبه‌رو شوی. تازه این اول کار است. بعد باید ۲۰ کیلومتر پیاده در لجن، زیر گلوله‌های توپ راه بروی تا مثل همینگوی کاروان مهاجران جنگ و جابه‌جایی‌های عظیم جمعیت را در آناتولی ببینی، زنان زانوی کاروان را تماشا کنی که چگونه نوزادشان را بر پشت قاطر‌ها به دنیا می‌آورند و شب در مسافرخانه‌ای کنار صف شیش‌ها بخوابی تا بتوانی گزارشی کوتاه برای روزنامه‌ات در آن سوی کره زمین پست کنی.

واقعیت چیز خطرناکی است. همان‌قدر که نوشتن خطرناک است و همان‌قدر که نویسندگان، آدم‌های خطرناکی هستند. واقعیت یعنی لب فروچاله دراز بکشی و به بخاری که از اعماق حفره بی‌آب زمین بالا می‌آید نگاه کنی، تکه‌بردار و بر سر آتش عظیم زاگرس بکوبی، در قله دنا با صورتی سوخته از برف دنبال تکه پاره‌های هواپیما بگردی، در بستر خشک بختگان و گاوخونی قدم بزنی و در قلعه گنج پای درد دل زنی بنشینی که در نیمه شبی برفی نوزاد تبارش در راه دور و دراز بیمارستان، از روی موتور و از لای پتو سر خورد و کم شد.

واقعیت تلخ و گزنده است مثل زل زدن به جنازه‌ای متلاشی و بوگرفته که عزیزانش هم تاب نزدیک شدن و دیدنش را ندارند. کار با عجز و لایه پیش نمی‌رود، کار ما غر زدن نیست. کار ما تحمل کوهی از بدبختی است، آن هم در زمانه‌ای خطرناک و مبتلا به سندروم انگشت‌های بی‌قرار. انگشت‌هایی که چنان بر صفحه موبایل ساییده می‌شوند که انگار لحظه‌ای درنگ، گناهی است بزرگ و نابخشودنی. گایو زمانی گفته بود یک روزنامه‌نویس باهوش باید بداند کی از روزنامه برزند بیرون. او دنبال بدبختی بزرگتری می‌گشت، روحش به اندازه کافی عرق نکرده بود و همسرش مرسدس گرسنه نمانده بود و صد سال تنهایی نکشیده بود. ما برای جست و جوی بدبختی بزرگتر از روزنامه نویسی کجا برویم؟

مانا باد صیانت از قلم



محبوبه مصرقانی
خبرنگار

به نام ن، ق، ص. سوگند بر مصحف حق که مجنونیم بر قلم؛ که بر باد نمی‌چرخد. وحدت، عشق، اسم است؛ بانگ قلم که امتدادار اتیم. بماند نعمت قلم و رحمت معنا بر ماندگاری کلام در سفیدی برگ. باشد دلالت حقیقت عشق در قلب‌ها پیش از مغزا در نوشتار خطاط. متعهدیم به مانایی و سنت نگارش با قلم تا در غیر واقع سیه ندانیم. کیبورد، اینترنت، شایعه، شکوه؛ ما را به زردی نکشد. تا هست نعمت ابدیت کلام بر کاغذ می‌نویسیم. حتی اگر آن خط سومی شویم که نه خود خواندی نه دیگری!

درد بر ایثار درخت، بر پاسدار قلم و وحدت.